

## تبیین ماهیت نوگرایی انقلاب ایران از منظر پارادایم اصالت‌گرای اسلامی

سید محمد معصومی<sup>۱</sup>

### چکیده

مناسبات تحول خواهی در ایران و تبیین رابطه آن با وقوع انقلاب اسلامی از مسائل مهم تحلیلی در حوزه انقلاب ایران است. قبل از وقوع انقلاب، دو جریان نوگرایی ملی و بومی در عصر صفوی و تجدد خواهی غربی و مدرن در دوران قاجار و پهلوی حاکمیت یافتند. اما ظهور انقلاب ایران به تثبیت و حاکمیت جریان و پارادایمی نوین تحت عنوان الگوی اصالت‌گرای اسلامی انجامید. این مدل که به نوعی نتیجه چالش میان معتقدان دو جریان قبلی بود با تکیه بر مبانی وحیانی و اقتباس از برخی مؤلفه‌ها حاکم بر فرهنگ مدرن بشری تلاشی جدید در جهت ایجاد الگوی نوین و کارآمد در حوزه نوگرایی در تاریخ ایران معاصر نمود. بر این اساس سؤال اصلی مقاله حاضر این است که چه رابطه‌ای میان موضوع تحول خواهی در ایران و وقوع انقلاب وجود دارد و جریان نوگرایانه این انقلاب با چه قبول و ردی نسبت به دیگر جریان‌ها بروز و ظهور می‌یابد. فرض بر این است که الگوی انقلاب اسلامی، الگوی تلفیقی و در عین حال با مؤلفه‌های خاص و در عین حال منحصر بفرد از دیگر مدل‌های تحول خواهی در ایران بوده است؛ فارغ از باور معمول در این حوزه که صرفاً انقلاب ایران را جمع میان دو مقوله سنت و تجدد می‌دانند. بیان روند تاریخی چرایی شکل‌گیری جریان و پارادایم اصالت‌گرا و ترسیم معقول و دقیق از تلاش این الگو جهت تلفیق میان ادبیات گفتمانی دیگر جریانات نوگرایانه به همراه توصیف و توضیح مؤلفه‌های خاص و متمایز همین جریان از جنبه‌های نوآورانه این تقریر است.

**کلید واژه‌ها:** نوگرایی، تجدد، اصالت‌گرا، ایران، انقلاب اسلامی.

## مقدمه

فلسفه، چرایی و ماهیت تاریخی نوگرایی در ایران با توجه به سیر پیچیده این جریان در ایران معاصر ما را با مسأله‌ی پیچیده، دقیق و دارای ظرافت‌های فکری، تاریخی و حتی سیاسی و اجتماعی بسیار رو در رو می‌سازد. بررسی این مسأله علاوه بر توجه به زوایا، نکات و مسائل فراوان آن و فراهم آوردن مواد و منابع اولیه و متنوع که گاه بسیار ناهمسان و ناهماهنگ نیز هستند، نوعی دسته‌بندی، بازیابی و بازسازی فکری و علمی را نیز لازم خواهد داشت. از یک طرف، تاریخی به عمق چند سده لااقل از دهه‌های ابتدای تأسیس سلسله صفویه قرار دارد و از سوی دیگر ابعاد ماجرا تا سال‌های واپسین دهه سوم انقلاب اسلامی را نیز تحت الشعاع اهمیت و صورت مسأله مهم و پیچیده و پر راز و رمز خود قرار داده است (نجفی، ۱۳۸۲: ۲۲).

باید توجه داشت که اساساً بحث از نوگرایی و عوارض ناشی از آن و تعامل یا تعارض آن با سنت را می‌توان از جمله مهم‌ترین مسائل ایرانیان در چند سده اخیر و از جمله عوامل معده وقوع انقلاب اسلامی در ایران دانست، چرا که جنبش نوگرایی خصوصاً در شکل تجددخواهی مدرن آن در ایران همواره مسأله‌ساز بوده است و زمینه تغییرات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی وسیعی را فراهم آورده است. بعضی از این تغییرات باعث ایجاد چالش جدی و پاره‌ای دیگر فرصت مناسب پیشرفت را موجب شده‌اند. اگر مهم‌ترین مسئله چالشی ایرانیان در دو قرن اخیر را، چالش میان استقلال و هویت بدانیم (عیوضی، ۱۳۸۷: ۱۱۳). بحث از نوگرایی، چرایی و ماهیت متفاوت آن در برهه‌های مختلف تاریخی و عوارض ناشی از این امر در تاریخ ایران معاصر و نقدهای وارد بر ادبیات گفتمانی هر کدام از جریان‌های تاریخی تحول خواه ایرانی و ایضاً نسبت سنجی میان هر یک از جریان‌های مزبور فوق العاده مهم و با ارزش خواهد بود و رسیدن به شناخت و تحلیلی صحیح از مسئله تحول‌خواهی و نوگرایی در حال حاضر در راستای ارائه الگوهای به منزله مقابله با تهدیدهای ناشی از این پدیده و استفاده از فرصت‌های ناشی از آن حائز اهمیت و اعتبار فراوان است.

آنچه این تقریر به دنبال آن است پاسخ به یک سؤال اصلی است و آن اینکه اساساً چه رابطه‌ی میان ماهیت و چرایی تحول‌خواهی در ایران معاصر و وقوع انقلاب اسلامی وجود دارد؟ به عبارت دیگر در نزاع جریان‌های نوگرایانه مختلف تحول خواه و نوگرا در چنده سده اخیر در ایران، جریان و الگوی اندیشه‌ی حاکم بر انقلاب اسلامی با چه قبول و ردی نسبت به دیگر جریان‌ها و الگوهای نوگرایانه ظهور و بروز یافت و فرصت نظام‌سازی و حاکمیت پیدا نمود و در مقام یک جریان تحول خواه اساساً چه ادبیات نوین و جدیدی را بر ذهن و جان ایرانیان عرصه داشت؟ فرضیه اصلی این تحقیق بر این مبنا قرار گرفته است که اساساً اصول و مبانی حاکم بر انقلاب ایران در عرصه نوگرایی الگوی تلفیقی و در عین حال متمایز و متفاوت از دیگر جریان‌هاست و دارای مؤلفه‌های خاص و منحصر به فرد خود می‌باشد و بر همین اساس مورد پذیرش و قبول عامه قرار گرفته است. برای پاسخ به این سؤال و رد یا اثبات فرضیه مورد نظر در ابتدا خلاصه‌ی از روند تاریخی جریان نوگرایی در ایران ذکر و سپس هر دوره بر اساس مؤلفه‌های درون

جریانی مورد بحث و نقد قرار می‌گیرد و در نهایت این جریان تحول‌گرای ناشی از ارزش‌های انقلاب ایران و اصول اساسی حاکم بر آن است که مورد توجه و تبیین واقع می‌شود؛ تا بدین وسیله ماهیت انقلاب ایران و عبار گفتمانی آن و در نهایت پارادایم نوین ناشی از آن مورد ارزشیابی و واقع‌نگری قرار گیرد. جنبه نوآورانه این تقریر در پاسخ به سؤال مزبور با توجه به پیشینه پژوهشی این موضوع، تلاشی است که در راستای فهم الگوی نوگرایی انقلاب ایران با توجه به حافظه تاریخی این امر و بر اساس الگو و پارادایمی جدید و نوین تحت عنوان الگوی اصالت‌گرای اسلامی می‌شود. الگوی تلفیقی و هوشمندانه و در عین حال به دور از باور مرسوم در دیگر پژوهش‌های که سعی دارند نوگرایی انقلاب ایران را بیشتر بر اساس جمع میان دو مقوله سنت و مدرنیته توجیه و تبیین نمایند. این نگاه نو اصرار دارد که برای فهم الگوی انقلاب اسلامی می‌بایست چه از غرب به معنای مدرن آن و چه از سنت به معنای پیروی محض از الگوی متقدمان مرکز زدایی شود و سنت و تجدد در یک باز آفرینی مفهومی و اندیشه‌ی بر اساس مفروضات انقلاب ایران مورد توجه و تبیین قرار گیرد.

### تبیین روند تاریخی نوگرایی در ایران

به‌طور کلی و خلاصه در روند تحقیق پیرامون ماهیت و چرایی نوگرایی در ایران و از نقطه نظر سیر تاریخی این امر شاهد سه جریان و الگوی متفاوت، تحول‌زا و تأثیرگذار و دارای نقاط مشترک و متفاوت با یکدیگر هستیم:

جریان اول: نوعی جریان نوگرایی ملی و بومی که در دوران صفویه به منصف ظهور و بروز رسید. در واقع این جریان نوعی نوگرایی و ابتکار ناشی از نهضت ملی، دینی و بومی است که منبث از فرهنگ شیعی ایران در آن برهه از زمان متبلور و بارور گردید (نجفی، ۱۳۹۱: ۴۵).

جریان دوم: نوعی تحول‌نوگرایانه که با موج مدرنیته و حضور مغرب زمین در شرق و به خصوص کشورهای اسلامی به وجود آمد. مبانی و اصول این تحول برآمده از متن جامعه و منتج از فرهنگ بومی و سنن ملی و افکار داخلی نبود و حضور خود را هیچ‌گاه با توجه به ارزش‌ها، معیارها و زمینه‌های ملی و بومی این سرزمین توضیح و توجیه ننمود. ظهور و بروز این جریان بیشتر در دوران حکومت قاجاریه و پهلوی رخ داد (نجفی، ۱۳۸۲: ۳۲).

جریان سوم: جریان و الگوی اصالت‌گرای اسلامی، که به نوعی می‌توان آن را مسامحتاً معادل تعبیری چون تجددگرایی اسلامی و یا جنبش اصلاح‌گری دینی دانست. هدف اصلی این جریان در روند نوگرایی تاریخی ایرانیان ضمن توجه به مؤلفه‌های مثبت و کارآمد دو جریان نوگرایی ملی و بومی و جریان تجدد خواهانه مدرن و عدم رد و طرد کلی این جریانات تلاش در جهت بازگشت به ریشه‌ها و اصول اسلامی بر طبق آموزه‌های وحیانی و عقلانی شارع مقدس است به‌نحوی که در عمل پارادایمی جدید تعریف و ترسیم شود که بتواند زمینه نوگرایی کارآمد، عمیق و موفق ایرانیان را فراهم آورد. باید دقت داشت که قبول این پارادایم جدید به معنای پشت کردن به جهان متجدد و مدرن در آن عصر و زمان نمی‌باشد، اما در عین

حال نگاه انتقادی به جریان تجدد خواهانه غربی در ذات میانی و اصول جریان اصالت‌گرای اسلامی ساری و جاری است. این جریان و پارادایم تازه با ظهور و پیروزی انقلاب ایران فصل جدیدی را در روند تاریخی نوگرایی ایرانی رقم زد و درصدد ایجاد پیوندی صحیح و عقلانی میان دیگر جریان‌ات اندیشه‌ی در حوزه تحول خواهی بر اساس چهارچوب سنت‌های دینی و وحیانی برآمد (نورانی مکرّم، ۱۳۸۸: ۱۲۲).

### جریان نوگرایی ملی و بومی در عصر صفوی

نوگرایی ایرانیان در عصر صفوی که موجبات احیا و اقتدار روز افزون ایران زمین در آن ایام گردید از لحاظ تاریخی تقریباً مقارن با جنبش بیداری و رنسانس در اروپای آن زمان است. اما در مقایسه تطبیقی میان نهضت صفویان ایران با نهضت رنسانس اروپا می‌توان به نقاط اشتراک و افتراقی اشاره نمود که به نوعی بر ماهیت تحول خواهانه هر دو جریان اثرگذار بود:

اول اینکه، در هر سو نوعی بیداری جدید یافت می‌شود؛ اما اروپاییان با توجه به غیر، از یک دوره تمرکز (تمرکز مسیحیت) به سمت عدم تمرکز به پیش می‌روند. حال آنکه در ایران از چند نظام و دولت غیر متمرکز، یک دولت ملی و متمرکز بر اساس هویت شیعی به وجود آمد.

دوم اینکه، شرایط جغرافیایی ایران با اروپا فرق می‌کرد و اروپاییان می‌توانستند با هم مبادله فرهنگی و اطلاعاتی داشته باشد، اما ایران کشوری شیعه مذهب بود و در میان کشورهای سنی نشین مسلمان احاطه شده بود و با آنها مبادله فرهنگی خاص و کارآمدی نمی‌توانست داشته باشد.

سوم اینکه، تغییر مذهب در ایران از سنی به شیعه صورت گرفت؛ اما در اروپا در برخی از کشورها مذهب کاتولیک به مذهب پروتستان تبدیل شد که حاصل هر دو، تحول مذهبی و پیدایی انسانی جدید و روحی تازه بود؛ اما در ایران انسانی عمیقاً دینی‌تر و در اروپا انسانی عمیقاً لائیک‌تر (مؤلفه‌های تجدد در ایران، ۱۳۸۲: ۱۷-۱۵).

جریان نوگرایی در این دوران عمیقاً تحت تأثیر تحول عمیقی بود که در نگاه به هستی و آیین اسلام ایجاد شد. این واقعیت که مذهب جدید ایرانیان (شیعه) حاکمیت سیاسی پیدا نمود در مجموع موجب حلول روحی تازه در کالبد ایران زمین گردید. از این منظر مهم‌ترین کار پادشاهان صفوی اعلام تشیع اثنی عشری یا دوازده امامی به‌عنوان مذهب رسمی کشور ایران بود که موجبات رنسانسی بزرگ در ایران شد که می‌توان از آن به‌عنوان رنسانس صفوی نام برد (راجر، ۱۳۸۱: ۹-۸).

یکی از اموری که به دولت صفوی در گسترش نوگرایی ملی و بومی بیش از پیش کمک می‌نمود امکان اقتباس در حوزه‌های توسعه و پیشرفت از دیگر کشورها به‌ویژه کشورهای اروپایی بود که هم زمان با عصر صفوی دچار رنسانس و تغییرات گسترده اجتماعی گردیده بودند. اما علی‌رغم این امکان، چون حکومت صفوی از حیث فکری، علمی، فلسفی و اجتماعی اصول ویژه‌ی داشت و بر پیروی از جهان‌بینی اسلامی و شیعی خود اصرار می‌ورزید، این اقتباس‌ها هرگز به نوعی خود فراموشی فلسفی و آیینی منجر نشد و به خلاقیت و ابتکار در امر توسعه و پیشرفت در آن دوران کمک شایانی نمود. در این دوران تفکر

صفویه نسبت به اروپا تفکر ابزاری بود؛ هم چنان که تفکر اروپا هم نسبت به ایران همین گونه بود. در تفکر ابزاری هر وقت انسان میل کند و یا نخواهد ابزار را عوض می‌کند (نجفی، ۱۳۸۵: ۴۲).

همزمان با این تغییر علمای شیعه نیز با توجه به تحول جدید و حضور مذهب شیعه در عرصه‌های مختلف ملی از همان اوان کار این سلسله به تدریج و به شکل کاملاً طبیعی در سطوح مختلف اجتماعی، حقوقی، قضایی و سیاسی حضور مؤثر یافتند و فضاهاى فرهنگى و خلاهاى فکرى موجود در فضاى جدید را پر کردند و زمینه‌های نظری و عملی قوام‌گفتمان ملی و بومی را به خوبی فراهم آوردند (نجفی، ۱۳۹۱: ۴۰).

سفرنامه‌های بیگانگان درباره ایران آن روز، پیشرفت‌های علمی و اجتماعی را در ایران نشان می‌دهد. به این ترتیب می‌توان ادعا کرد که با حاکمیت جریان ملی و بومی در این دوران در مسئله نوگرایی ایرانیان عصری جدید و کاملاً منحصر به فرد شکل گرفت که در نتیجه فرهنگ تشیع غلبه یافت و فرهنگ و هنر اصیل دینی، خلاقیت و ابتکار خود را در عرصه‌های مختلف نشان داد؛ دوره‌ای که فقیهان و فیلسوفان بزرگی از ایران برخاستند و با تألیف آثار گران‌بها حیات فکری دینی ره را به‌عنوان فکری زنده و پویا تضمین کردند (جعفریان، ۱۳۷۹، ج ۱: ۱۵).

### جریان تجدد خواهی غربی در دوران قاجاریه

شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس، سبب شد که مسئولان سیاسی و اهل نظر بیش از پیش به اهمیت تمدن غربی، قدرت اقتصادی و نظامی ناشی از آن، توجه کنند. ضرورت دست یافتن به پیشرفت‌های علمی و فنی، به منظور حفظ استقلال کشور و مقاومت در برابر بیگانگان، باعث شد که باب مراد علمی و فکری بین ایران سنتی و غرب متجدد، ناگزیر گشوده شود. اعزام محصل به اروپا، تأسیس دارالفنون توسط امیرکبیر و دعوت از اروپاییان برای تدریس و مشاوره همه در واقع برای دست یافتن به نتایج خیره‌کننده تمدن غربی در عرصه‌های علمی و فنی، به خصوص در درجه اول در زمینه نظامی‌گری بود.

در حقیقت آشنایی ایرانیان با تمدن و تجدد غربی، از همان ابتدا، همانند اغلب جوامع غیر اروپایی، به صورت حضور در مبارزه و مسابقه ناخواسته بود. و این اجبار در آشنایی با غرب، ناگزیر با نوعی اکراه توأم بود. یعنی اینکه ما نه به میل و اراده قلبی بلکه بر حسب ضرورت باب آشنایی با غرب را باز کردیم. از این رو کنجکاو ما در شناخت غرب، ناچار به جنبه‌های خاصی از این تمدن محدود شد و ما هیچ‌گاه نیازی به شناخت اندیشه‌ها و ارزش‌های تمدن جدید احساس نکردیم بلکه از همان آغاز تنها در صدد کسب دستاوردهای مادی و فنی آن بودیم.

این اکراه و آشنایی اجباری با تمدن غرب از همان آغاز زمینه غفلت از بنیادهای فکری دنیای جدید در حوزه نوگرایی را بوجود آورد و ما را از معرفت به چگونگی حصول جامعه مدرن و علل و اسباب آن باز داشت. در نتیجه ما همیشه در این دوران و از حیث گفتمانی بیشتر توجه خود را به معلول‌های تمدن جدید

یعنی پیشرفت‌های مادی و فنی متمرکز نمودیم و از علت‌های به وجود آورنده این تمدن، یعنی تحول در اندیشه‌ها و ارزش‌ها، غفلت ورزیدیم. این غفلت از خصلت‌های مهم و بارز اندیشه ایرانی از ابتدای آشنایی با غرب در دوران قاجار و بعد از آن است که تحت قالب جریان تجدد خواهی در تاریخ ایران معاصر قابل بحث و پیگیری می‌باشد (غنی نژاد، ۱۳۸۹: ۱۳-۱۲).

در این میان سه عامل اساسی سبب شد تا جریان نوگرایی ملی و بومی ایرانیان در عصر صفوی دچار افول شود و زمینه ورود جامعه فرهنگی و سیاسی ایران را به دوران حاکمیت جریان تجدد خواهی غربی فراهم آورد؛ این عوامل عبارتند از:

۱- سقوط صفویان و متعاقب آن فتنه‌ی افغان که باعث شد تا شیرازه‌ی بسیاری از امور از هم گسیخته شود.

۲- نوع حکومت قاجارها و (عصبیت) منحنی قبیله‌ای در پیوند خانوادگی در حکومت و سیاست و تعامل غافل گونه و گاه حقارت آمیز برخی از آنها در مقابل دنیای جدید غرب بعد از انقلاب فرانسه.

۳- جنگ‌های اول و دوم ایران و روس و سوغات نامیمون و شوم آن در پیمان‌های گلستان و ترکمن‌چای.

با این تفصیل می‌توان گفت که نوحواهی عصر قاجاریه در دو مرحله انجام شد؛ یکی مرحله‌ای طبیعی و بر اساس نیاز جامعه‌ی جنگ زده و محتاج فن‌آوری نظامی آن دوران بود، در واقع تجدد به معنای ابزار و وسیله و اشیای مفید به خصوص در ارتباط با جنگ ایران و روس و دیگری مرحله تبدیل این فن‌آوری به نوعی (غرب‌گرایی) و سپس (غرب‌زدگی) و (خود باختگی)، در واقع تجدد به معنای غرب و جریان فرهنگی و سیاسی آنکه در تمامی زوایا جامعه‌ی آن روز ایران را به چالش می‌خواند، که این دومی در واقع همان جریان مدرنیزاسیون غربی است و حاکمیت جریان تجدد خواهی غربی را در ایران معاصر در پی دارد (نجفی، ۱۳۸۵: ۳۰-۳۱).

به نظر می‌آید، جریان تجددخواهی غربی در ایران را بتوان ذیل همین دو مرحله بررسی و ارزیابی کرد. از مسائلی که این جریان و الگوی نظری و اندیشه‌ی را در تاریخ معاصر با نقد و انتقاد مواجه کرد، این نکته بوده که معتقدان به این مدل نگاهشان به دیگران از حد نداشته‌ها و رفع کمبودها بالاتر رفته، به از بین بردن داشته‌ها و نشان دادن افکار وارداتی به جای نگرش‌ها و اندیشه‌های اصیل اسلامی ایرانی انجامیده است. به نظر می‌آید در روند تجددخواهی غربی مسئله‌ای مهم رخ داده است؛ استخدام نوگرایی ملی ایران در سایه مدرنیسم غربی، به جای اینکه خود در استخدام نوگرایی ملی در آید. با این رویکرد تجدد خواهی غربی در ایران، نوحواهی‌ای است که از متن جامعه و با توجه به فرهنگ بومی و سنن ملی و افکار داخلی نبوده و حضور خود را با توجه به مبنا و معیارها و زمینه‌های نوگرایی بومی و ملی توجیه نکرده است. از همین رو نیز دستاوردهای آن زمانی که از حد اخذ دست آورد مفید برای جامعه بیرون رفته، بیشتر به ضرر جامعه ایران تمام می‌شود.

این نوع از تجددخواهی به هیچ صورت و در هیچ موردی نخواستہ است خود را با زمینہ‌های سنتی و بومی و ملی نزدیک کند و حتی بر این دوری و عدم تجانس تأکید داشته و به آن مفتخر بوده است. تاریخچه فراماسونری و مسائل جدیدی مثل مقررات تغییر البسه و پوشاک و... را می‌توان از این زاویه بررسی نمود. نکته حائز اهمیت در اینجا این است که، قسمت فن‌آورانه‌ای که در پی نوخواهی مبتنی بر نظریه مدرنیزاسیون به ایران آمد، با مقاومت جدی در بخش‌های جامعہ‌ی ایرانی مواجه نشد، ولی قسمت فرهنگی و فکری آنکه مدنظر جریان تجددخواهی غربی نیز بود، با سنت‌های جامعہ درگیر شد و گستری را پیش آورد که در فرهنگ و وحدت معنوی و ملی ایران تا حد زیادی باقی ماند و خسارات بسیاری را به‌وجود آورد. این رخنه و ناپیوستگی، تا به امروز خود را در تمامی حرکت‌ها و نهضت‌ها و تحولات سیاسی و اجتماعی نشان داده است. به نظر در این میان بی‌توجهی به نقش توده مردم در پذیرش تجددخواهی مدرن، نکته اصلی بوده که جریان اولیه طرفدار این مدل و الگو در برنامه ریزی تحول در ایران از آن غفلت کرده است (مرتضوی، ۱۳۸۷: ۵۰۵-۵۰۴).

خلاصه اینکه وجه غالب نوگرایی در عصر قاجار و اصول حاکم بر آن پیوند عمیقی با مقوله تجددخواهی مصطلح و مدرنیسم در ایران دارد که بدین واسطه بررسی این دوران را با توجه به چالش میان هویت و استقلال ایرانیان در آن ایام دشوار و پر ماجرا و نیازمند تدقیق و تحقیق فراوان و احتیاط در تفصیل و ارائه تقسیم‌بندی‌های مناسب در این زمینه ساخته است.

### تثبیت جریان تجددخواهی غربی در عصر پهلوی

زوال قاجار و بر آمدن سلسله پهلوی را در کنار عوامل دیگری هم چون دخالت صریح بیگانگان، می‌توان تحول طبیعی و ناشی از حاکمیت تحول خواهی مدرن در ایران معاصر دانست؛ زیرا با وضعیتی که جامعہ و حکومت در اواخر دورہ‌ی قاجاریه داشت، سلسله پهلوی همچون برون داد و نتیجه طبیعی اتفاقات آن ایام قابل بحث و بررسی است (عیوضی، ۱۳۸۷: ۱۶۱).

علی‌رغم وجود شباهت‌های مبنایی و اصولی در مبحث نوگرایی میان این دو دورہ- قاجار و پهلوی- متن اندیشه نوگرایی در دوران پهلوی متکثرتر و پیچیده‌تر از ایام قاجار است و به نوعی این متن به وسیله یک مؤلف نگاشته نشده است، بلکه نویسندگانی در تقریر آن سهم داشته‌اند. عناصر و مؤلفه‌های اساسی و سازنده و پردازنده چنین دیدگاهی عبارت بودند از:

۱. شوینیسم (ناسیونالیسم ایرانی افراطی)

۲. شبه مدرنیسم (تحول خواهی مدرن غربی)

۳. سکولاریسم

اندیشه تحول خواهی در این دوران در تثبیت و تحکیم هویت خویش، اسلام را دگر ایدئولوژیک خویش و مسلمان ایرانی را دگر درونی، تعریف و سعی کرد جغرافیای انسان خود را در جایی درون حریم اندیشه‌ی غرب جستجو و تثبیت کند. غلبه پوزیتیویسم و روش‌های پوزیتیویستی تازه ظهور، نخبگان ایرانی در

گفتمان پهلوی را به این نتیجه رسانده بود که غرب، قصد و سرمنزل محتوم جوامع غیر غربی و از جمله ایران است. به تعبیر دیگر، می‌توان گفت شاهان پهلوی و نخبگان پیرامون آن، درصدد باز تولید محلی فراگفتمان مدرنیته بودند، بی‌آنکه قدرت لازم برای این بازتولید را داشته باشند (احمدیان، ۱۳۹۰: ۱۰۳).

آنچه این مدل و باور ایجاد کرد بیشتر بروز شکاف‌ها، تعارضات و تنش‌های فرهنگی در جامعه ایران آن‌زمان بود. هویت ایرانی که در طول تاریخ علیرغم تأثیرپذیری از برخوردهای فرهنگی و تمدنی متعدد و نیز تحمل فراز و نشیب‌ها، به‌ویژه قرارگرفتن در معرض تهاجمات اقوام دور و نزدیک، همچنان توانسته بود بر یک محور و اساس واحد، تداوم خود را در بستر تاریخ تثبیت کند، با ظهور تجددگرایی غربی و مدرنیسم در دوران قاجار و به تبع آن دوران پهلوی که در واقع دوران تثبیت جریان تجدد خواهی در ایران است با چالش‌های جدی در عرصه‌های هویتی و فرهنگی رو به رو گردید.

در این دوران به دلیل توجه و پرداختن بیش از حد ایرانیان به ظواهر تمدن جدید (تمدن غرب) در میان عناصر مختلف و سازنده هویت ایرانی (به‌ویژه عنصر عمده دین و ملیت) شکاف و گسست ایجاد شد و بیش از هر چیز در این میان تزریق و ترویج سیاست‌های تجددگرایانه مبتنی بر ترویج الگوهای ارزشی ایران باستان و افراط در تقلید از ظواهر نوین غرب بود که این شکاف و گسست را تعمیق و شدت ورزید. با روی کارآمدن دولت نوگرای رضاشاهی، پروژه نوسازی آغاز گردید و به تبع آن، چالش میان فرایند نوسازی و ارزش‌های دینی جامعه نیز آغاز شد. شکاف حاصل از این منازعه، تا روزهای آخر عمر سلسله پهلوی ادامه داشت و هرگونه دخالت دولت در این وضعیت، با حمایت متجددان همراه بود.

در این دوران و در راستای تحقق امر ناسیونالیسم می‌توان به تأسیس نهادهای نوپدید، ترویج باستان‌گرایی با تأکید بر یکتایی نژاد آریایی، پرداختن به تاریخ شاهان قدیم و نشان دادن عظمت دولت‌های شاهنشاهی ایران، تأسیس فرهنگستان زبان فارسی و بازسازی آثار باستانی اشاره کرد. تضعیف ارزش‌های دینی نیز بخشی از برنامه‌های نوسازی فرهنگی این جریان نوگرایی محسوب می‌شد؛ چرا که ریشه‌دار بودن تفکر دینی و مبانی ارزشی حاکم بر جامعه ایرانی، مانعی جدی بر سر راه فرایند مدرن‌سازی به شمار می‌رفت. از این رو دولتمردان رژیم پهلوی عمده از راه رواج بی‌قیدی و تحقیر نهادهای دینی و سنت‌های ملی، پیکار خود را علیه مذهب آغاز کردند. حضور میسیون‌های مذهبی، تأسیس مدارس جدید، بازگشت اشراف‌زادگان تحصیل کرده از فرنگ، تأسیس کانون‌ها و انجمن‌های روشنفکری، ترویج بی‌قیدی در میان زنان، کشف حجاب بانوان و نیز تغییر نظام آموزشی، از جمله فعالیت‌هایی بودند که در این دوره با اهتمام جدی پیگیری و انجام شدند (عیوضی، ۱۳۹۰: ۶۹-۶۵).

تمامی این اقدامات و اصلاحات فرهنگی، در پی ایجاد هویت ملی جدید صورت می‌گرفتند و جوهره اصلی آنها، تأکید بر تجددگرایی افراطی و ناسیونالیسم بود. با توجه به این مبنا تلاش برای ایجاد دگرگونی عمیق در جامعه و از میان برداشتن نهادهای سنتی مؤثر در جامعه ایران، از طریق تأسیس سریع نهادهای جدید و عمده معطوف به یک جامعه شبه مدرن انجام می‌شد. در واقع درک دولت نوگرا از تمدن جدید، سلوک و رفتار تجددمآبانه و تغییر در ظواهر بود، نه شکوفایی اندیشه و فرهنگ.



در این شکل از نوگرایی پیش فرض اساسی بر این اصل استوار بود که توده مردم، مصالح و منافع خود را تشخیص نمی‌دهند و شیوه‌های رسیدن به آن را نمی‌دانند، از این رو ضروری است که نخبگان تجدد خواه، آنان را در مسیر پیشرفت قرار دهند. بدیهی است که در این فرآیند هر جا که اهداف و برنامه‌های ترقی خواهانه دولت و نخبگان سیاسی با خواست و اراده مردم مغایرت داشته باشد، کاربرد زور برای پیشرفت این اهداف و برنامه‌ها مشروعیت می‌یابد و در واقع نوعی تجددآمرانه جاری و ساری می‌گردد (معظم پور، ۱۳۸۳: ۱۱۳).

مبتنی بر این تقریرات می‌توان گفت که پهلوی به یاری تجددگرایان غرب زده- که به قول «جان فوران»، سومین رکن سلطنت بودند- توانست فرایند نوسازی را در کشور مبتنی بر جریان و الگوی تجدد خواهی غرب‌گرا به اجرا درآورد و بسیاری از نهادهای اجتماعی و سیاسی را دگرگون سازد. در این میان شکاف میان دین و دولت، ناشی از چالش میان سنت و تجددخواهی مدرن به شدت تقویت و تشدید گردید.

نهایتاً اینکه دوران پهلوی دوران تثبیت و اوج اندیشه تجدد خواهی مدرن و عمل به دستورات قائلین به این شکل از نوحوهی است که به شدت تعارضات اجتماعی را گسترده نمود و زمینه ورود تجدد ستیزان به عرصه تعاملات سیاسی را هموارتر نمود و از جمله عواملی گردید که در نهایت و در جمع با دیگر عوامل تسریع کننده و تشدید کننده، باعث بروز انقلاب اسلامی ایران گردید.

### انقلاب اسلامی و ظهور پارادایم اصالت‌گرایی اسلامی

انقلاب اسلامی ایران که در سال ۱۳۵۷ توانست رژیم پهلوی را سرنگون کند یکی از نخستین انقلاب‌های بزرگ مردمی است که از اساس در مقابل یک حکومت اقتدارگرایی مبتنی بر اندیشه تحول‌خواهی مدرنیستی می‌ایستد و به پیروزی می‌رسد و با طرحی جدید و مبتنی بر ارزش‌های بومی و الهی به نقد و طرد جریان رایج تحول‌خواهی غربی و مدرن می‌پردازد. در دوران ظهور و بروز انقلاب اسلامی شاهد هم‌آوردی و رویارویی میان دو جریان متعارض و متضاد یعنی جریان اندیشه‌ی تحول‌خواهی مدرن و جریان اصالت‌گرایی اسلامی هستیم که هر کدام از این جریان‌ها با توجه به مؤلفه‌ها و ویژگی‌های خود در پی غلبه بر دیگری بودند.

جریان معطوف به جبهه انقلاب از اساس رژیم پهلوی را به‌عنوان دگر درونی و غرب مدرن و در آن دوران کاملاً امپریالیست را به‌عنوان دگر بیرونی خود شناسایی کرده بود. این خیزش بر خلاف الگوی رایج در دوران پهلوی که مبتنی بر ملی‌گرایی افراطی و تفکرات باستان‌گرایانه همراه با رشعات شبه مدرن و سکولاریستی بود، اسلام و باورهای ارزشی و الهی آن را به‌عنوان ایدئولوژی و راهنمای عمل برگزیده بود و در عین حال عناصر و مؤلفه‌های مترقی دیگر جریان‌ها اندیشه‌ی از جمله جریان تحول‌خواه غربی را در خود جمع کرده بود و بر احیای اسلام و حاکمیت آموزه‌های اسلامی تأکید می‌نمود. در نهایت این باور و مدل نوین و جدید بود که توانست بر کل جامعه تسلط یابد و با رجعت به اسلام و قرآنتی تمدن‌سازانه بر

جریان غرب‌گرای پهلوی که به دنبال تثبیت مدرنیزاسیون به شیوه غربی بود پیروز شود (احمدیان، ۱۳۹۰: ۱۰۵-۱۰۶).

تفاوت این انقلاب دینی را با سایر انقلاب‌ها می‌توان در گزاره‌های ذیل مشاهده کرد. گزاره‌های که هر کدام را می‌توان از مؤلفه‌های اصلی و زیر بنایی جریان اصالت‌گرایی اسلامی و در تقابل با الگوی فکری تحول خواهی مدرن دانست:

۱. این انقلاب نیست انگار نیست؛
۲. حقیقت تاریخ غالب، یعنی تاریخ غرب را برملا می‌کند؛
۳. نظم عالم را برهم می‌زند و نظم جدیدی را نوید می‌دهد که در آن قانون اصلی، قانون مدرنیته نیست؛ هر چند ابزار و اشیاء مدرن در آن حفظ می‌شوند؛
۴. نسبت جدیدی میان انسان و هستی برقرار می‌کند؛
۵. صفت دینی به جامعه و عالم می‌دهد؛
۶. دین در همه شئون جامعه، ساری و جاری می‌شود؛
۷. عهد جدیدی برقرار می‌کند که عهد قدیم غرب زدگی را می‌شکند؛
۸. با ما می‌آموزد که انسان، خود حق نیست؛ بلکه باید در پناه حق آرام شود تا به خانه حقیقی و وطن اصلی خود بازگردد (نجفی، ۱۳۸۸: ۱۳).

آنچه هدف اصلی از جریان و الگوی اصالت‌گرایی اسلامی است، بازگشت به ریشه‌ها و اصول اسلامی بر طبق سنت حضرت رسول(ص) و اهل بیت(ع) می‌باشد. اصالت‌گرایی در اینجا به معنای برساختن هویتی برای یکسان سازی رفتار فردی و نهادهای جامعه با هنجارهایی است که برگرفته احکام توحیدی و الهی هستند. اصالت‌گرایی در اینجا به معنای پشت کردن به مدرنیته و جهان متجدد نیست. در واقع جریان اصالت خواه اولاً درصدد مقابله با دو جریان تحجرگرایی و تجددگرایی افراطی است و ثانیاً تلاش می‌کند بر پایه نظام معرفتی و فلسفی خود پارادایمی نوین و کارآمد در حوزه نوگرایی و تحول‌خواهی باز تولید و حاکم نماید. بر خلاف جریانات فکری هم چون سنت‌گرایان و روشنفکران مذهبی که با دغدغه خلوص و تقدس دین با نگاه حداقلی و انفعالی دین را به گونه‌ای تعبیر می‌کنند که در مواجهه با امورات معیشتی و دنیایی قرار نگیرد و اساساً حوزه دین را در امور آخرتی و معنوی محدود می‌کند، جریان اصالت‌گرایی اسلامی دغدغه خلوص و توانمندی دین را با هم مد نظر قرار می‌دهد و درصدد پیوند دو مقوله به ظاهر متعارض دنیا و آخرت- برمی‌آید. با این تقریر و در نتیجه پارادایم اصالت‌گرایی اسلامی در ایران برآوردی است از شکل‌های سنتی- فرهنگی ریشه‌دار تاریخی که با تکیه بر آنها و متناسب با شرایط اجتماعی نوین بر نوآوری و تجددگرایی تأکید می‌ورزد (نورانی مکرّم دوست، ۱۳۸۸: ۱۲۸-۱۲۷).

نکته حائز اهمیت در ارتباط با حوزه پیش فرض‌های حاکم بر پارادایم اصالت‌گرایی اسلامی این است که وقتی سخن از نوگرایی و تجدد در جامعه اسلامی می‌شود، در واقع دو مفروض اصلی مد نظر است؛ نخست آنکه روند یا پروژه تجدد الزاماً یک خطی و منحصر به الگوی تجدد سکولار و غربی نیست؛ با

توجه به خصائص قیاس ناپذیری و تکثر و ترجمه ناپذیری قهری فرهنگ‌ها و تمدن‌ها، تعمیم خصایص پدیده‌های نوگرایانه در فرهنگی چون فرهنگ غرب بر دیگر تمدن‌ها، موانع نظری و عملی فراوانی دارد. ثانیاً فرهنگ اسلامی نشان داده است که ضمن حفظ ارزش‌های اساسی دین، توان نظری گسترده‌ی برای تولید یا حداقل انطباق با بسیاری از عناصر و الزامات زندگی و سیاست مدرن را دارد.

شاهد این مدعا را می‌توان در تلاش‌های نوگرایانه حضرت امام(ره) به‌عنوان یکی از مهم‌ترین نمایندگان اجتهاد اسلامی و در واقع ایدئولوگ جریان اصالت‌گرای اسلامی مشاهده نمود که در این تلاش‌ها عدم تعارض دین و تجدد و فراتر از آن مختصات منحصر به فرد تجدد اسلامی را به درستی نشان می‌دهد (فیرحی، ۱۳۷۸: ۳-۴).

برخی از مختصات تجدد اسلامی را با تکیه بر آثار حضرت امام(ره) و به اجمال می‌توان در مواردی هم چون طرح، توضیح و بازآفرینی مفهوم آزادی اسلامی، تقدم حق مردم و جامعه بر دولت اسلامی بر خلاف سنت سیاسی و گذشته تاریخ اسلام که در آن دولت و حکومت بر جامعه تقدم رتبی داشت، نفی گذشته گرایی و مرجعیت مطلق مقتدمان و پیشینیان در حوزه فقه سیاسی و ظهور و توضیح مفهوم جدیدی از دولت اسلامی مشاهده نمود (پارسانیا، ۱۳۸۸: ۹۷).

در واقع با این توضیحات باید این گونه ادعان داشت که دسته‌ی از مبانی و ارزش‌های نظری انقلاب ایران، کاملاً با مبانی ارزشی و نظری که مدرنیته هم بر روی آن وفاق دارد و سعی در ایجاد آنان می‌کند مشترک و یکسان است. از جمله شاخص‌های مهم در این زمینه که نشان دهنده ماهیت مدرن انقلاب ایران است تأسیس (نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران) است. نفس تأسیس جمهوری اسلامی و پذیرش جمهوریت گویای مدرن بودن و منطبق بودن با شرایط نوین جامعه است. از دیگر شاخص‌های مدرن بودن انقلاب، نهادسازی در بدنه نظام سیاسی است. هر قدر در یک جامعه نهادهای اجتماعی بیشتری وجود داشته باشد، آن جامعه توسعه یافته‌تر است. اینکه بین قاعده و راس هرم جامعه انواع نهادها وجود داشته باشد و مردم خود را در آن نهاد سازمان دهند، از شاخصه‌های نوین جامعه مدنی به حساب می‌آید. حضرت امام(ره) در همان واپسین ایام انقلاب شروع به نهادسازی کردند. اولین دستور کار ایشان به شورای انقلاب تأسیس مجلس خبرگان بود. پس از آن بلافاصله تأسیس مجلس شورای اسلامی در دستور کار قرار گرفت. برگزاری انتخابات مکرر در سخت‌ترین شرایط جنگی و نیز تأسیس نهادهای حل‌منازعه مانند مجمع تشخیص مصلحت و اصل تفکیک قوا نشان دهنده ماهیت نوین و مدرن انقلاب است. پس از انقلاب اسلامی است که برای اولین بار در تاریخ سیاسی معاصر ایران به معنای دقیق کلمه، مفهوم ملت-دولت را تجربه می‌کنیم و برای اولین بار است که ملت ایران احساس می‌کند خود دولت را می‌سازد. این واقعه سرآغاز شکل‌گیری دولت مدرن در ایران است (نورانی، ۱۳۸۵: ۸۰-۷۹).

با توجه به این مباحث یکی از استدلال‌های اصلی این تقریر در خصوص جریان اصالت‌گرای اسلامی انقلاب این است که اندیشه و عمل حاکم بر این مدل به‌ویژه آنچه بر نظام فکری و رفتاری حضرت امام(ره) حاکمیت دارد واجد ادبیاتی مدرن و امروزی نیز می‌باشد. هر چند برای توضیح رابطه این گفتمان

با تجدد نوین، مصطلح و مشهور دو کار حتماً و ضرورتاً می‌بایست صورت پذیرد: اولین کار تفکیک میان غرب و مدرنیته است، یعنی نوعی مرکز زدایی از غرب. بدین معنی که امکان طرح مدرنیته، متفاوت از آنچه در غرب رخ داده است، وجود داشته باشد، همان‌گونه که در جریان اصالت‌گرایی اسلامی اتفاق می‌افتد.

این کار باید به نحوی صورت گیرد تا مفهوم و پارادایمی نوین به‌عنوان (تجدد اسلامی) و از مقومات جریان اصالت‌گرا معنی پیدا کند، در واقع تجدیدی که چیزی غیر از مدرنیته غربی است شکل و مورد قبول قرار گیرد.

پس از طی این گام باید نشان داد که جریان نظری و اندیشه‌ی اصالت‌گرای اسلامی چگونه به رهبری ایدئولوگ و بنیان‌گذار خود حضرت امام(ره) از اندیشه سنتی بعضاً منزوی و ضد نظام سازی عبور می‌کند و از درون این اندیشه به نوعی مدرنیته اسلامی یا تجددگرایی اسلامی ضمن حفظ ارزش‌های توحیدی و معنوی حاکم بر روح شریعت می‌رسد و در واقع الگوی نوین و منحصر بفرد را پایه‌گذاری می‌کند (بابایی، ۱۳۸۲: ۵۶-۵۵).

با این تقریر می‌توان می‌گفت که اصول حاکم بر پارادایم اصالت‌گرای اسلامی که حرکتی بر پایه معنویت و اسلام بود از ادبیات مدرن نیز بهره برد و به نوعی راهکاری منطقی، عقلی و عملی جهت چیره شدن بر دغدغه تاریخی چالش میان سنت و مدرنیته در قالب یک الگوی جدید و ویژه نمود. این انقلاب در ضمن توانست راهی نو جدای از منطقی‌های سیاسی حاکم بر انقلاب‌های آن عصر و زمان (سوسیالیسم و لیبرالیسم) ایجاد کند که در آن عنصر دین عامل وحدت بخش و بسیج کننده توده‌ها برای مقابله با استبداد بود. اصول سازنده این انقلاب همچنین توانست با نفی جریان تجددگرایی غربی که ریشه در مدرنیته اومانستی داشت با اقتباس از برخی مؤلفه‌های فرهنگ معاصر که با تأملات کارشناسانه و درون گفتمانی، با آموزه‌های دینی منافاتی نداشت، درصدد احیای بیش از پیش دین و ارزش‌های معنوی در جهان مادی قرن بیستم برآید (نوروزی، ۱۳۸۴: ۵۶-۵۵).

از زاویه دیگر می‌توان این گونه اذعان داشت که انقلاب اسلامی ایران و جریان اندیشه‌ی حاکم بر آن نه فرآیندی مخالف جریان بومی به حساب می‌آید و نه درصدد است با هم مؤلفه‌های مقوم جریان تحول خواهی غربی جدال کند. این انقلاب از سویی مبتنی بر آموزه‌های اصیل اسلامی است و این نکته مهم حتی در نام این انقلاب جلوه دارد. از سویی دیگر انقلاب اسلامی با مفاهیمی چون آزادی، جمهوریت حتی خود انقلاب عجین است که اینها همه در جهان امروز و از جهت اشاعه‌ی و ادبیاتی بیشتر در دل ادبیات به اصطلاح مدرن نضج گرفته‌اند. شکی نیست که پارادایم اصالت‌گرای انقلاب اسلامی همه مؤلفه‌های مدرنیته را نمی‌پذیرد و به قول میشل فوکو درصدد فراتر از آن است اما این نکته بدان معنا نیست که این انقلاب پدیده‌ی مدرنیته ستیز است (سنایی، ۱۳۸۳: ۳). با این همه انقلاب اسلامی به تعبیر مألوف صرفاً یک تلاش جهت جمع میان دو مقوله سنت و مدرنیته در حوزه نوگرایی ایرانیان نمی‌باشد بلکه مدلی خاص و ویژه است که به خودی خود مؤلفه‌های مثبت و کارآمد دیگر جریانات تحول خواه را دارا می‌باشد

و تلاش می‌کند بر اساس جغرافیای معرفتی خاص خود به معمای نوگرایی در تاریخ ایران معاصر پاسخ دهد.

### نتیجه‌گیری

یکی از عوامل مؤثر و مهم اثرگذارنده بر مسئله ظهور و بروز انقلاب ایران را از لحاظ چرائی می‌توان حدوث چالش میان دو جریان تاریخی و اندیشه‌ی بومی‌گرای وطنی و تجدد خواهی مدرن دانست. انقلاب ایران با تکیه بر جریان نظری و اندیشه‌ی اصالت‌گرای اسلامی خود نه در پی نفی کامل مؤلفه‌های فرهنگی و فلسفی مدرن برآمد و نه به‌دنبال حاکمیت بخشیدن به اندیشه صرفاً سنت‌گرای متقدمان بود. این انقلاب به‌واسطه دارا بودن تفاوت‌های عمیق نظری و اندیشه‌ی با دیگر انقلاب‌های مدرن بشری هرگز نمی‌توانست همه مؤلفه‌های یک جریان مدرن در حوزه نوگرایی را مورد پذیرش و قبول قرار دهد و در عین حال نیز عاری و خالی از ارزش‌های اصلی و اساسی جاری در جان و روح تجددخواهی مدرن نبود. این انقلاب تلاش نمود تا با تأکید بر منابع وحیانی و دینی اصیل خود به ارائه و طرح‌ریزی الگو و پارادایمی نوین و جدید در عرصه نوگرایی ایرانیان دست بزند که تحت عنوان پارادایم اصالت‌گرای اسلامی قابل تشخیص و تمایز است.

پارادایم اصالت‌گرای اسلامی هرگز روند نوگرایی و تجدد را یک پروژه یک خطی و منحصر به الگوی تجدد و غرب‌گرا توجیه و تفصیل نمود و در پی اثبات این مدعا برآمد که ارزش‌های الهی و معنوی اسلامی توان لازم و کافی جهت ایجاد حداکثر انطباق با بسیاری از عناصر و الزامات حیات مدرن بشری را دارا می‌باشد و از سوی دیگر موظف به تسلیم در برابر هژمونی دیالکتیکی تحول خواهی مدرن با رد هر آنچه در سنت آمده نیز نمی‌باشد. این تلاش‌های داهیان و عاقلانه مبتنی بر ارزش‌های دینی و انسانی جهت ارائه یک الگوی جدید نوگرایانه است که موجب می‌شود اصول و مبانی انقلاب اسلامی مورد پذیرش عامه و خاصه قرار می‌گیرد و دیگر جریان‌های رقیب در حوزه نوگرایی را پس بزند و امکان حاکمیت و نظام‌سازی یابد. جریان اصالت‌گرای اسلامی در واقع خود را بر جامعه ایران تحمیل ننمود بلکه غنای فلسفی و فرهنگی آن موجبات تصدیق و پذیرش آن را فراهم آورد و الگوی جدید و معقول از حیات بشری در عصر جدید را ترسیم و توجیه نمود، عصری که به زعم بسیاری از صاحب نظران عصر فراموشی هویت الهی و ماورایی بشر بود، اما انقلاب ایران و مؤلفه‌های نظری حاکم بر آن این باور را ملغی ساخت و به باز تولید ارزش‌های دینی و توحیدی در جهان قرن مدرن پرداخت و در بزرگترین این تلاش‌ها می‌توان به تأسیس نظامی سیاسی تحت عنوان جمهوری اسلامی ایران اشاره نمود که هم نشان دهنده ماهیت مدرن انقلاب ایران است و هم با قید اسلامی خود بازتاب دهنده یک مؤلفه جدید، اصلی و فراموش شده به ادبیات نظری در حوزه تجدد در عصر جدید که می‌تواند سرمشق و الگوی دیگر حرکت‌های سیاسی در اقصی نقاط جهان امروزی قرار گیرد.

## منابع

- احمدیان، قدرت و نوری، مختار (۱۳۹۰)، گفتمان پست مدرنیسم و انقلاب اسلامی ایران، بازخوانی و ساختار شکنی الگوی توسعه مدرن، فصلنامه تخصصی مطالعات انقلاب اسلامی، شماره ۲۷.
- بایابی، محمد (۱۳۸۲)، امام خمینی(ره) در بستر سنت و تجدد، بازتاب اندیشه، شماره ۳۹.
- پارسانیا، حمید (۱۳۸۸)، تجدد و تجدد، خردنامه همشهری، شماره ۳۲.
- جعفریان، رسول (۱۳۷۹)، صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاسی، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- راجر، سیوری (۱۳۸۱)، *ایران عصر صفوی*، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.
- سنایی، مهدی (۱۳۸۳)، انقلاب اسلامی و تجدد، چشم‌انداز ارتباطات فرهنگی، ۱۳۸۳، شماره ۱۴.
- فیرحی، داود (۱۳۷۸)، امام خمینی(ره)، گفتمان تجدد اسلامی، ۱۳۷۸، شماره ۵.
- عیوضی، محمد رحیم (۱۳۷۸)، *انقلاب اسلامی و زمین‌ها و ریشه‌های آن*، قم: نشر معارف.
- عیوضی، محمد رحیم و محمد جواد هراتی (۱۳۹۰)، *درآمدی تحلیلی بر انقلاب اسلامی ایران*، قم: نشر معارف.
- غنی نژاد، موسی، (۱۳۸۹)، *تجدد طلبی و توسعه در ایران معاصر*، تهران: نشر مرکز.
- مرتضوی، مصطفی (۱۳۸۷)، تحول و پیشرفت در ایران، از نوگرایی شیعی تا مدرنیزاسیون غربی، مجموعه تشیع و مدرنیته در ایران معاصر ج ۲ (آموزه-۱۱)، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(قدس سره).
- معظم پور، اسماعیل (۱۳۸۳)، *نقد و بررسی ناسیونالیسم تجددخواه در عصر رضا شاه*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- مؤلفه‌های تجدد در ایران (۱۳۸۲)، به اهتمام گروه تحقیقات سیاسی اسلام، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- نجفی، موسی و نجفی، محمد سجاد (۱۳۹۱)، بررسی جریان شناسی تجدد در تاریخ تحولات سیاسی ایران، فصلنامه سیاست، دوره ۴۲، شماره ۴.
- نجفی، موسی (۱۳۸۲)، *جریان شناسی تجدد و مدرنیسم در ایران*، تهران، کیهان فرهنگی، شماره ۲۰۸.
- نجفی، موسی (۱۳۸۵)، *فلسفه تجدد در ایران*، تهران، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل.
- نجفی، موسی (۱۳۸۸)، نظریه پردازی مدرن و فلسفه انقلاب اسلامی، مجله آموزه، شماره ۲۰۷.
- نورانی مکرّم دوست، امیر (۱۳۸۸)، انقلاب اسلامی ایران، سنت و تجدد، پژوهشنامه متین، شماره ۴۵.
- نورانی، امیر (۱۳۸۵)، انقلاب اسلامی و چالش سنت و تجدد، مجموعه مقالات همایش انقلاب اسلامی، جلد دوم.
- نوروزی، محمد جواد (۱۳۸۴)، انقلاب اسلامی و چالش سنت و مدرنیته، فصلنامه تخصصی مطالعات انقلاب اسلامی، شماره ۳.